

نشریه ادبیات تطبیقی
دانشکده ادبیات و علوم انسانی
دانشگاه شهید باهنر کرمان
سال اول، شماره اول، پاییز ۸۸

بررسی تطبیقی مفهوم وطن در اشعار بهار و رصافی*

دکتر ناصر محسنی نیا
دانشیار دانشگاه شهید باهنر کرمان
فاطمه داشن
کارشناس ارشد ادبیات فارسی دانشگاه شهید باهنر کرمان

چکیده

مقاله حاضر به بررسی دیدگاه محمد تقی بهار شاعر ایرانی و معروف الرصافی شاعر عراقی در مورد وطن در اشعار آنها می پردازد و به روش کتابخانه ای نوشته شده که در ابتدا از مطالب مورد نیاز فیش برداری شده و پس از آن طبقه بندی و به نگارش مقاله به صورت توصیفی _ تحلیلی اقدام شده است. با توجه به این که دو شاعر در یک زمان زندگی می کرده اند وطن در اشعار آنها مفهوم جدیدی به خود گرفته است و به طور کلی، به چند بخش قابل تقسیم است. در مواردی دیدگاه دو شاعر به هم نزدیک و در مواردی نیز تفاوت دارد.

واژگان کلیدی

بهار، رصافی، وطن، ایران، عراق.

* تاریخ دریافت مقاله: ۸۷/۱۲/۱۱ تاریخ پذیرش: ۸۸/۴/۱
نشانی پست الکترونیک نویسنده: N_Mohseninia@yahoo.com

۱- مقدمه

ملک الشعر امحمد تقی بهار و معروف الرصافی شاعر دوره معاصر ایران و عراق هستند که تقریباً همزمان باهم زندگی کرده و دیدگاه فکری آنها بسیار شبیه به هم است. یکی از موضوعاتی که در اشعار خود به آن پرداخته اند، وطن است.

هر چند که مباحث اصلی وطن در رشته های علوم اجتماعی و علوم سیاسی مطرح است و بحث و تحقیق به صورت علمی در مورد آن از قرن هجدهم در اروپا آغاز شد و در کشور ایران و عراق هم زمان باهم این مسئله مطرح شده و در اشعار شاعران این دوره انعکاس یافته است.

در ایران، وطن در دوره معاصر، مفهومی جدید به خود می گیرد، «مفهوم وطن به معنای امروزی آن سابقه چندانی در تاریخ حاکمیت سیاسی کشور ایران ندارد و نه تنها در کشور ما، بلکه به عقیده مدرنیست ها در غرب هم، وطن در مفهوم جدید آن - یکی از مفاهیم مهم و محوری ناسیونالیسم است و با معنای «ملت» و «دولت ملی» ارتباط تنگاتنگ دارد - چندان سابقه دیرینه ای ندارد، چرا که ناسیونالیسم خود پدیده ای است جدید در تاریخ.» (آجودانی، ۱۳۸۲، ۲۱۱).

در عراق هم، در دوره معاصر وطن مفهوم جدیدی به خود می گیرد. عراق تا سال ۱۹۲۰م. استقلال سیاسی نداشته و جزء امپراتوری بزرگ عثمانی محسوب می شده است.

ترکان عثمانی به دستاویز دین اسلام، سعی در ایجاد وطن بزرگ اسلامی را که شامل همه سرزمین های اسلامی اعم از ترک، عرب یا غیر عرب بود، داشتند؛ در ابتدای امر نیز موفق شدند؛ اما به مرور زمان به تدریج قدرت آنها در سرزمین های عربی کمتر شد.

در قرن نوزدهم بر اثر مشکلاتی که در دستگاه خلافت عثمانی پیش آمد و هم چنین نفوذ اروپاییان و دخالت در امور سرزمین های اسلامی، قدرت دولت عثمانی رو به زوال رفت. تا این که سلطان عبدالحمید دوم، سعی کرد با نظریه پان اسلامیسم بار دیگر سرزمین های اسلامی را در زیر یک پرچم و آن هم پرچم خلافت عثمانی گردآورد.

از مهم‌ترین کسانی که در این هدف با سلطان عبدالحمید همراهی می‌کرد، سید جمال‌الدین اسدآبادی بود که تلاش‌های زیادی برای اتحاد مسلمانان انجام داد.

در قرن نوزدهم، ناسیونالیسم همراه بسیاری دیگر از مفاهیم سیاسی وارد حوزه حکومت ترکان عثمانی شد که این ناسیونالیسم با نظریه پان‌اسلامیسم سلطان عبدالحمید در تضاد بود.

مهم‌ترین جنبشی که در این زمینه شکل گرفت، جنبش «ترکان جوان» بود که خواستار شکل‌گیری وطن‌ترکی بودند. نظریه آنها نقطه مقابل نظریه پان‌اسلامی عبدالحمید بود. آنها خواستار جدایی دین از سیاست بودند و «می‌خواستند از امپراتوری عثمانی دولتی ملی و یکپارچه پدید آورند که بر اساس الگوهای غیر مذهبی غربی استوار باشد. در این راستا، تأکید بر همبستگی مسلمانان نبود، بلکه آنچه بر آن تأکید فراوان می‌شد، برابری همه اتباع عثمانی، در برابر قانون، میهن پرستی و وفاداری نسبت به حکومت جدید بود.» (مار، ۱۳۸۰، ۵۹).

ترکان جوان در مواردی که ناسیونالیسم غربی برای شکل‌گیری وطن، روی آن تأکید دارد، مانند: زبان، نژاد، ملیت، فرهنگ، تاریخ، با اعراب کاملاً متفاوت بودند؛ بنابراین، در مقابل فرهنگ اعراب که غالب تر بود، حالت تدافعی پیدا کرده و بعد از این که حکومت را در دست گرفتند، سعی در رواج فرهنگ و زبان ترکی در مناطق مختلف در سرزمین‌های عربی از جمله در عراق داشتند.

نظر به این که آنان می‌کوشیدند تا در برابر تهدیدهای دنیای عرب ارکان حکومت خود را هرچه استوارتر سازند، نفوذ در نظام اداری مملکت را آغاز کردند، روی ترک بودنشان تأکید ورزیدند و آزادی‌های سیاسی را از هر نوع که بود، زیر پا گذاردند.

جنبش ترکان جوان برای اعراب و از جمله عراق نتایج بسیار مهمی در پی داشت. زیرا در نظام پارلمانی عثمانی تغییراتی ایجاد شد و به دنبال آن نمایندگان از نقاط مختلف امپراتور عثمانی وارد استانبول شدند، آنها خیلی زود پی بردند که در زبان، آداب و رسوم و فرهنگ تفاوت اساسی با ترکان دارند و هم‌زمان با آن، ظلم و ستم‌های سلاطین عثمانی، باعث ایجاد احساسات ناسیونالیستی در میان

اعراب شد و حرکت هایی را در جهت مخالفت با ترکان شکل داد.
(همان، ۶۰).

در مرحله اول، مشکلی که در جلوی راه ناسیونالیست‌های عربی قرار داشت، تعیین مبانی تمایز اعراب از دیگر مسلمانان بود؛ در نتیجه «آنان برای این مقصود از تاریخ و فرهنگ و زبان عرب یاری گرفتند و مضمون اینها را به سلیقه خود تفسیر کردند، ولی اصول و مفاهیمی را که برای بیان مسلک قومیت به کار بردند، همه از فرهنگ و فلسفه ناسیونالیسم غربی اقتباس کردند. اندیشه قومیت با این خصوصیات به دو صورت در میان عرب پدیدار شد: یکی به صورت مسلکی که هدفش یگانگی و استقلال هر یک از اقوام عرب زبان یعنی مصری و سوری و لبنانی و عراقی و جز آنان بود، این هدف از جنگ جهانی اول به بعد کم و بیش تحقق پذیرفته است و دوم به صورت مسلک عامتری برای یگانگی همه مردمان عرب زبان که آرزویی دشوارتر است و هنوز بر نیامده است.» (عنایت، ۱۳۷۶، ۳).

بنابراین، تلاش ناسیونالیست‌ها در جهت ایجاد دو نوع وطن بود؛ وطن بزرگ عربی و وطن استقلال یافته‌ای که متعلق به سرزمین‌های مختلف عربی باشد.

در این مقاله در ابتدا دیدگاه ملک الشعراء محمد تقی بهار در مورد وطن و سپس، دیدگاه معروف الرصافی در این مورد بررسی شده است.

۲- وطن در اشعار بهار

در اشعار بهار، وطن مفاهیم متعدد دارد، که یکی از آنها وطن ایرانی است که در شکل، آگاهی کامل به تاریخ، فرهنگ، دین گذشتگان و زبان و به طور کلی افتخار به ملیت ایرانی نمود دارد و ملتی که در شکل دولت ملی، رسمیت می یابد و از دیگر ملت‌ها متمایز و شناخته می گردد.

۲-۱- وطن ایرانی

علاقه به وطن ایرانی در اشعار بهار به چند صورت نمود دارد:

۲-۱-۱- افتخار به تاریخ گذشته ایران

بهار با آگاهی کامل از تاریخ ایران، چه قبل از اسلام و چه بعد از آن، به گذشته پر شکوه آن افتخار می کند و پادشاهان نیکو خصال و عادل و قهرمانان مبارز آن را می ستاید:

بنگر کاین ملک باستانی از آغاز جایگه عدل و داد بود نه زیدر
ملک کیومرث بود و کشور جمشید جای منوچهر بود و بنگه نوذر
این بود آن کشوری که داد به کاووس طوق و نگین و سریر و یاره و افسر
طوس سپهبد دراو فراشته رایت رستم دستان در او گماشته لشکر

(بهار، ج ۱، ۳۵)

ظاهراً اولین سلسله ایرانی که بعد از حمله مسلمانان به ایران، به صورت نیمه مستقل توانست بر ایران حکومت کند، صفاریان هستند. بهار، یعقوب لیث صفاری بنیانگذار این سلسله را آزاد کننده عجم از قید عرب می داند:

ناگه به فر ایزدی از بیشه شد پدید یعقوب لیث شیر بیابان سیستان
آزادی عجم را بنیان نهاد و کرد سهم عرب برون زد دل قوم آریان

(بهار، ج ۱، ۴۱۶)

۲-۱-۲- افتخار به زبان فارسی

یکی دیگر از عناصر مهمی که در تعریف مفهوم وطن به کار می رود، اشتراک در زبان است. زبان فارسی از قرن سوم و چهارم به تدریج در سرزمین های وسیع ایران رواج پیدا می کند و سامانیان نقش عمده ای در رواج آن ایفا کرده اند؛ پادشاهان سامانی توجه خاصی به نظم و نثر فارسی داشتند و «مستقیماً برای ایجاد منظومه هایی مثل شاهنامه یا ترجمه کتبی مانند کلیله و دمنه ابن المقفع و تاریخ طبری و تفسیر کبیر طبری فرمان هایی صادر می کردند و برخی از وزیران آنان مانند ابوالفضل بلعمی مشوق شاعران در نظم داستان ها و کتبی از قبیل کلیله و دمنه می شدند یا افرادی از قبیل ابوعلی بلعمی خود به تألیف کتبی به زبان پارسی همت گماشتند.

شاید یکی از علل بزرگ ترویج نثر و نظم پارسی به وسیله سامانیان تعقیب فکر استقلال ادبی ایرانیان و دنبال کردن نظر یعقوب بن لیث در این زمینه بوده است و علت دیگر آن که سامانیان می کوشیدند دربار آنان همان رتبه و مقامی را یابد که بغداد در زیر تسلط خلفای عباسی دارا بود.» (صفا، ۱۳۸۰، ج ۱، ۳۰۸).

در این زمان توجه به زبان فارسی به جایی می‌رسد که فقها و علما فتوا صادر می‌کنند مبنی بر این که می‌توان متن عربی تفسیر طبری را به زبان فارسی ترجمه کرد.

در مقدمه این تفسیر، تعصب نسبت به زبان پارسی و حفظ آن به روشنی دیده می‌شود:

«پس علمای ماوراءالنهر را گرد کرد و این از ایشان فتوی کرد که روا باشد که ما این کتاب را به زبان پارسی گردانیدیم. گفتند روا باشد خواندن و نوشتن تفسیر قرآن به پارسی، هر آن کس را که او تازی نداند، از قول خدای عزوجل که گفت: «و ما ارسلنا من رسول إلا بلسان قومه» گفت من هیچ پیغامبری را نفرستادم، مگر به زبان قوم او، آن زبانی که ایشان دانستند و دیگر آن بود که زبان پارسی از قدیم باز داشتند از روزگار آدم تا روزگار اسماعیل پیغامبر (ع)، همه پیغامبران و ملوکان زمین به پارسی سخن گفتندی، و اول کس که سخن گفت به زبان تازی اسماعیل پیغامبر (ع) بود، و پیغامبر ما صلی الله علیه از عرب بیرون آمد و این قرآن به زبان عرب بر او فرستادند، و اینجا بدین ناحیت زبان پارسی است و ملوکان این جانب ملوک عجم اند» (طبری، ۱۳۵۶، ج ۱، ۵).

این گفتار، نشان دهنده اهمیت زبان فارسی است در ایران و در منطقه ای که از آن به شرق جهان اسلام یاد می‌کنند و آگاهی‌ها و دلبستگی‌های عمیق و شگفت‌انگیزی را نسبت به این زبان، در آن دوره تاریخی و دوره‌های مختلف تاریخ ایران می‌توان نشان داد. دلبستگی‌هایی که به طور آگاهانه به زبان فارسی به عنوان بخشی از هویت تاریخی و کهن سال ایران و به عنوان زبان رایج منطقه وسیع و مهمی از «ایران زمین» می‌نگریسته است (آجودانی، ۲۲۰، ۱۳۸۰).

اهمیت زبان پارسی در این دوران از آن جهت است که حرکت‌هایی مانند شعوبیه برای استقلال همه جانبه از اعراب، شکل گرفته که حفظ زبان به عنوان یکی از مشخصه‌های استقلال، مورد نظر آنان بود.

بنابراین، نتیجه می‌گیریم که گذشتگان نیز به زبان، به دید یک عامل برای پیوند یک ملت و استقلال آن نگاه می‌کردند و علی‌رغم ادعاهایی که وجود دارد که مدعی است زبان فارسی، در زمان رضا شاه و با زور و اجبار، به مدد آموزش همگانی به عنوان زبان رسمی به مردم ایران تحمیل شده است، توجه به آن از

گذشته بوده است (همان، ۲۲۲) و زبان پارسی از گذشته تاکنون نقش مهمی در شکل‌گیری هویت ایرانی ایفا کرده است. بهار زبان فارسی را زبان اهل بهشت می‌داند و این تعصب، نمونه‌ی یکی از جلوه‌های احساسات وطن‌پرستی اوست: گفت پیغمبر که دارند اهل فردوس برین نی عجب گر خازن فردوس فردوسی بود بر زبان لفظ دری، جای زبان مادری کو بود بی شبهه رب النوع گفتار دری (بهار، ج ۱، ۶۶۸)

بهار از نقش زبان، برای استقلال یک ملت و بازیابی هویت خویش آگاه است و نقش صفاریان و سامانیان در پاسداشت زبان پارسی و تشویق شاعران به حفظ فرهنگ و آثار گذشتگان را مورد توجه قرار می‌دهد: ناگه به فرآیندی از پیشه شد پدید یعقوب لیث، شیر بیابان سیستان آزادی عجم را بنیان نهاد و کرد سهم عرب برون زد دل قوم آریان پور و صیف سگری و بسام خارجی گفتند شعر پارسی و زنده شد زبان تاچار قرن، خلق خراسان و نیمروز کردند سعی و تازه شد آثار باستان افشانند میر نصر زر و رودکی سخن آری سخن زد دل دمد و سیم و زر زکان (بهار، ج ۱، ۴۱۶)

۳-۱-۲- توجه به دین زرتشت و زبان پهلوی

یکی دیگر از جلوه‌های احساسات میهن‌پرستی بهار، توجه به دین زرتشت و زبان پهلوی است: هر مزد چنین ملک گرانمایه به ما داد زرتشت بیاراستش از حکمت و از پند (بهار، ج ۱، ۶۵۵)

بهار حتی در توصیف طبیعت، واژه‌هایی را که مخصوص دین زرتشت است، استعمال نموده؛ صحرا را به رامشگه پرویز، بستان را به آتشگه ریوند و صدای مرغان را به خواندن اوستا، یا زند تشبیه می‌کند: صحرا ز گل لعل چو رامشگه پرویز بستان ز گل سرخ چو آتشگه ریوند بلبل چو مغان خرده اوستا کند از بر مرغان دگر زند کنند از بر و پا زند

یک مرغ نیایشگر مهر آمد و فرورد
یک مرغ ستایشگر ارد آمد و پارند
فرورد ز مینو به جهان آمد و آورد
همراه گل سرخ بسی فره و اورند

(بهار، ج ۱، ۴۵۵)

همان‌طور که در قبل گفتیم، بهار، زبان پهلوی را در نزد هرتسفلد آلمانی آموخت و دربارهٔ زبان‌های پهلوی، تحقیقات زیادی انجام و مقالاتی را نیز نوشت. علاوه بر آن، متن‌هایی را از زبان پهلوی به نظم فارسی در آورد؛ از آن جمله است نظم اندرزهای «آذرپاد ماراسپندان» از پهلوی به پارسی:

بخواند ز گفتار دانای راد
که اندرز فرزند را کرد یاد
نکونام پاد آذر شاد کام
که بودش پدر ماراسفند نام

(بهار، ج ۲، ۱۱۱۴)

بهار، مراسم صبحانهٔ یک خانوادهٔ زرتشتی قدیم را نیز توصیف می‌کند که در این اشعار، پاره‌ای از لغات و اصطلاحات پارسی قدیم را می‌توان می‌دید:

صبح دوم شد سپیده تابان
زهره هویدا و ماه پنهان
دست افق مطرفی کشید بنفش
سنجایین پرورش به دامان

(بهار، ج ۱، ۵۹۰)

البته در این مورد، یعنی توجه به ادبیات پهلوی و تاریخ قبل از اسلام نباید شرایط زمان بهار را نادیده بگیریم؛ زیرا در آن زمان یکی از اقدامات مورد توجه رضا شاه، احیای سنن قبل از اسلام بود و در این زمینه جشن‌هایی نیز برگزار کرد که بهار نیز در آنها شرکت داشت.

۴-۱-۲- مخالفت با اقوام مهاجم

یکی دیگر از عرصه‌هایی که احساسات میهن پرستی شاعران در آن نمود پیدا می‌کند، زمانی است که اقوام دیگر به سرزمین آنها حمله ور می‌شوند و وطن را در معرض تاخت و تاز خود قرار می‌دهند. گاهی این احساسات به شکل افراطی آن یعنی به صورت برتری ملیت خود و پستی ملت مهاجم بروز پیدا می‌کند. خصوصاً زمانی که ملت مهاجم سعی در تخریب فرهنگ بومی وطنی کند.

شکل افراطی میهن پرستی، به تعبیری دیگر، «شوونیزم» را می‌توان در اشعار میرزاده عشقی دید که وی به صورت اغراق آمیز از گذشتهٔ باستانی ایران ستایش

و با هر چه رنگ اسلامی و عربی داشته باشد، مخالفت می کند. «ناسیونالیسم عشقی در گذشته ایران هیچ چیز بد نمی بیند. هر چه هست، پیروزی است و اقتدار و شکوه و عظمت در خور ستایش» (آجودانی، ۱۳۸۲، ۲۳۰).

البته در دیوان عارف قزوینی نیز گاهی این گونه افکار دیده می شود:

مراقومیت از زردشت و گشتاسب بود محکم

به پیشانی باز این فخر از پیشینیان دارم

مسلمان یا که ترسا این دو در دستور ملیت

ندارد فرق ز آن بیگانگی با این و آن دارم

تو گر کوروکرولال و خمّش باشی از این بهتر

که گویی از زبان ترک و تازی این نشان دارم

(عارف، ۴۲۵)

وطن پرستی بهار، هرگز به این شکل به نقطه افراطی نمی رسد؛ اما گاهی در دیوان وی، اشعاری یافت می شود که همچون اشعار عارف و عشقی، از آن، بوی شوونیزم بلند می شود:

ساسانیان شدند یکی دولت بزرگ نز رومشان تزلزل و نز چینشان زبان

روز دگر ز نیزه گذاران بادیه جست آتشی به مکمن شیران نیستان

سالی دویست بر سر این آسیای دهر از خون بیگناهان شد جوی‌ها روان

(بهار، ج ۱، ۴۱۶)

و علت اصلی پیروزی اعراب را اختلافات داخلی بزرگان ایرانی می داند:

خیل عریان عرب غالب نیامد در نبرد کا اختلافات بزرگان کرد با ما هر چه کرد

(بهار، ج ۱، ۴۶)

اما آنچه باعث می شود دیدگاه بهار در مورد تاریخ باستان ایران به شوونیزم نرسد، آگاهی کامل وی از تاریخ، و نگاه کردن به آن، با دید واقع گرایانه و علمی است. به همین خاطر، در مورد شاهان ایران، عیب‌ها و مشکلاتی را که به وجود آوردند، نیز یاد آور می شود:

جم در آغاز شهی بگرفت راه و رسم داد

لیک در آخر به استبداد و خود رأیی فتاد

هم در استبداد شد تا ملک خود بر باد داد

آری آری ملک از استبداد خواهد شد به باد

(بهار، ج ۱، ۴۶)

بهار، با یادآوری حملات اسکندر و تراژان سردار رومی و مبارزه پهلوانان ایران

در مقابل آنها، مردم زمان خویش را به الگو گرفتن از گذشتگان دعوت می کند:

یک قرن کشیدیم بلایا و محن را

زان پس که ز اسکندر و اخلاف لعینش

از باغ وطن کرد برون زاغ و زغن را

ناگه وزش خشم دهاقین خراسان

بگرفت تیسفون صفت بیت حزن را

آن روز کز ارمینیه بگذشت تراژان

بیدار نمودند فروخته فتن را

رومی ز سوی مغرب و سگری ز سوی شرق

سد گشت و دلیرانه نگه داشت وطن را

در پیش دو دریای خروشان سپه پارت

کردند ز تن سنگر و از سینه مجن را

پر خاشاکان ری و گرگان و خراسان

(بهار، ج ۱، ۸۰۹)

بهار، در شکست خوارزمشاه از مغول و فرار وی، مرثیه وار چنین می گوید:

شد چرا خوارزمشاه از وی گریزان، ای دریغ

با چنان لشکر که بودش زیر فرمان، ای دریغ

ماند بی سردار از این معنی خراسان، ای دریغ

زان قبل جانهای شیرین گشت قربان، ای دریغ

ای دریغ آن ملک همچون باغ رضوان، ای دریغ

کانچنان شد در کف کفار ویران، ای دریغ

(بهار، ج ۱، ۷۱)

مقابله با اقوام مهاجم، در دوره معاصر شکل مبارزه با استعمار به خود می گیرد

که خود بحث جداگانه می طلبد.

۵-۱-۲- وطن اسلامی

نوع دیگری از وطن که از دیرباز در میان مسلمانان مطرح بوده است، وطن

اسلامی است؛ یعنی وطنی که بر اساس دین اسلام شکل گیرد؛ بدین ترتیب فارغ

از هر گونه نژاد، ملیت، تاریخ، چیزی که ملت درون آن را به همدیگر ارتباط

می دهد، فقط دین اسلام است.

تأکید بر این وطن در دوره معاصر اهمیت خاصی می یابد؛ زیرا کشورهای مسلمان با دشمن مشترکی به نام استعمار روبرو هستند؛ دشمنی قوی که برای مبارزه با آن نیروی یک ملت کافی نیست.

کسی که بیش از همه در تکوین اندیشه اتحاد اسلامی تأثیر گذار بود، سید جمال الدین اسدآبادی است. در واقع، فکر اتحاد اسلامی در دوران تحول و تنوع ناسیونالیسم اروپایی و در زمانی که ناسیونالیسم کشورهای تحت استعمار غرب در حال تکوین بود، مهم ترین وسیله و ضروری ترین حربه مبارزه برای کشورهای بود که به علت عدم سابقه تاریخی و فقدان عناصر اصیل و سازنده ناسیونالیسم در فرهنگشان نمی توانستند ایدئولوژی ملی را تدوین کنند، تکوین ناسیونالیسم در این کشورها، در مرحله نخستین، نتیجه کار سید جمال اسدآبادی بود که تصور ناسیونالیسم اسلامی را به وجود آورد (آجودانی، ۱۳۸۲، ۱۷۶).

البته قابل ذکر است اندیشه اتحاد مسلمانان، ریشه در قرآن و احادیث و سنت دارد و در قدیم نیز وطن برای مسلمانان، دهی یا شهری بود که در آن متولد شده بودند یا همه عالم اسلامی (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰، ۳۶).

اما آنچه سیدجمال مطرح می کند، با تصور قدما در مورد اتحاد تفاوت دارد؛ زیرا در افکار سید جمال، مبارزه با استبداد و استعمار پایه اتحاد اسلامی به شمار می رود و منظور سید جمال آن بود که بین کلیه ممالک اسلامی وحدت تام و تمامی برقرار شود تا این وحدت سدی باشد در مقابل مطامع و اغراض استعماری انگلستان و سایر دول استعمار طلب جهان (شمیم، ۱۳۷۵، ۸۵).

در دوران مشروطه بازتاب اندیشه های سید جمال در اشعار بیشتر شاعران دیده می شود؛ حتی در اشعار شاعرانی مانند عارف و عشقی که ناسیونالیسم آنها، ناسیونالیسم افراطی است و چندان پای بند مذهب نیستند. عارف در یکی از تصانیف خود، درباره اتحاد ایران و عثمانی سروده است:

کفر و دین به هم در مقاتله است	پیشرفت کفر در نفاق ماست
کعبه یک، خدا یک، کتاب یک	این همه دوئیت کجارواست
بگذر از عناد، باید که داد دست اتحاد	کز لحد برون دست مصطفی (ص) است

(عارف، ۳۸۲)

عشقی نیز در دوره اقامت خود در استانبول در پایان منظومه نوروژی نامه از اتحاد اسلام سخن می گوید و آرزومند ایجاد وحدت و مودت در میان دو ملت ایران و عثمانی است (آجودانی، ۱۳۸۲، ۱۸۷).

به نظر می رسد در اشعار بهار، بیش از دیگر شاعران این دوره، اندیشه اتحاد و وطن اسلامی، بازتاب یافته باشد. بهار، اختلافات مذهبی را عامل اصلی ذلت و خواری مسلمانان می داند:

ثروت و ملک و ناموس و مذهب	چار چیز است در ما مرگب
ثروت و ملک و ناموس ما را	برده این اختلافات مذهب
اختلافات مذهب در اسلام	روز ما را سیه کرده چون شب
عزت ما به دو چیز بسته است	اتحاد اول و بعد مکتب
کاین دو، اول طریق رشاد است	روز یکرنگی و اتحاد است

(بهار، ج ۱، ۱۴۶)

وهمه ملل مسلمان از جمله هند، ترکیه، مصر، تونس، قفقاز، افغانستان و ایران را جزء وطن بزرگ اسلامی می شمارد:

هند و ترکیه و مصر و ایران	تونس و فاس و قفقاز و افغان
در هویت دو، اما به دین یک	مختلف تن، ولی متحد جان
جملگی پیرو دین احمد	جملگی تابع نفس قرآن
مسلمی گر بگرید به طنجه	مؤمنی نالد اندر بدخشان
آری این راه و رسم عباد است	روز یکرنگی و اتحاد است

(بهار، ج ۱، ۱۴۶)

وبه خصوص خواستار وحدت ایران و حکومت عثمانی، دو ابرقدرت بزرگ اسلامی است؛ که هر کدام نماینده دو مذهب اسلامی هستند که از گذشته تا دوران معاصر همیشه باهم جنگ و جدال داشتند:

تا این دو ملت بار دیگر شوند	همدست و همداستان
بردشمنان دین مظفر شوند	برسیرت باستان

زان کج نهادی‌ها مکدرشوند
گردد اساس راستی برقرار
این فرقه راستان
یکرنگی آید به کار

(بهار، ج ۱، ۱۳۲)

ونادرشاه را به دلیل تلاش برای رسیدن به این اتحاد ستایش می کند:
نادرشاه آن شاه هوشمند شد یار این اتحاد
ز آن رو که خود می دید بی چون و چند آثار این اتحاد
در ملک ایران شد به عهدش بلند گفتار این اتحاد

(بهار، ج ۱، ۱۳۲)

و هدف از اتحاد اسلامی چیزی نیست جز تحریض مردم برای مبارزه با
استعمار، که دشمن مشترک همه مسلمانان است:
وقت حق خواهی و حق گذاری است روز دینداری و روز یاری ست
حکم اسلام و حکم پیامبر بر تو و او و ما جمله جاری ست
ما و اوایی نباشد در اسلام کاین سخن ها ز دشمن شعاری ست
چار یار نبی صلح بودند زین سبب جنگ ما و تو خواری ست
تیشه ریشه دین عناد است روز یکرنگی و اتحاد ست

(بهار، ج ۱، ۱۴۶)

۶-۱-۲- وطن ایرانی - اسلامی

در اشعار شاعران مشروطه و از جمله بهار تلقی دیگری از وطن وجود دارد و آن وطن ایرانی- اسلامی است. با توجه به این که بین ایرانیان و دین اسلام از گذشته تا اکنون پیوند محکمی وجود داشته است، شاعران عصر مشروطه می کوشند تا با تحریک احساسات مذهبی، مردم را به دفاع از وطن فرا خوانند؛ از این رو می توان گفت این وطن حد فاصل بین وطن ملی و وطن اسلامی بزرگ قرار دارد.

شاعران عصر مشروطه «با استعانت از عواطف و احساسات ملی مردم، مبارزه ای سخت با استعمار و اهداف سیاسی دو قدرت بزرگ روس و

انگلیس آغاز می کنند و در این راه تنها بر عواطف ناسیونالیستی مردم تکیه نمی کنند، چون می دانند که با ملتی مسلمان سر و کار دارند. با مطرح کردن مظلومیت اسلام و مسلمانان و با نشان دادن زبونی و اسارت ملل مسلمان در چنگال استعمارگران غیر مسلمان بر آن می شوند تا راهی تازه برای مبارزه با استعمار بیابند. از همین رو کمتر شعری را در دوره مشروطه می توان یافت که به نوعی از بار عاطفی ملی - مذهبی تهی باشد. ایران و اسلام هر دو به طور محسوس موضوع بحث شاعران می شود.» (آجودانی، ۱۳۸۲، ۱۷۵).

در اشعار بهار، به طور روشن پیوند احساسات ملی با غیرت اسلامی را می توان

دید:

هان ای ایرانیان! ایران اندر بلاست	مملکت داریوش دستخوش نیکلاست
مرکز ملک کیان در دهن ازدهاست	غیرت اسلام کو؟ جنبش ملی کجاست
برادران رشید، این همه سستی چراست	ایران مال شماست، ایران مال شماست
به کین اسلام باز، خاسته بر پا صلیب	خصم شمال و جنوب داده ندای مهیب
روح تمدن به لب آیه امن یجیب	دین محمد یتیم، کشور ایران غریب

۳- وطن در اشعار رصافی

با توجه به مقدمه‌ای که گفتیم، در اشعار رصافی می توان چند نوع وطن را مشاهده کرد که در نهایت، همه آنها زیر مجموعه یک وطن بزرگ عربی محسوب می شوند. به طوری که گاه تفکیک آنها از همدیگر امکان پذیر نمی باشد.

با توجه به این که عراق، تا دوران معاصر، استقلال سیاسی نداشته است و جزئی از وطن عربی و اسلامی محسوب می شده است، در مفاهیمی که آگاهی ملی را در جهت ایجاد وطن ایجاد می کند، با دیگر اعراب مشترک است. پس طبیعی است که در اشعار رصافی نیز گاهی وطن عراقی با وطن عربی یکی محسوب شود. در ابتدا منظور رصافی را از وطن عربی بررسی می کنیم.

۱-۳- وطن عربی

رصافی برای تشکیل وطن، اشتراک در سه چیز را لازم می شمارد: زبان، وطن و اعتقاد به خدا، وی در شعری که در خطاب به مسیحیان در قدس سروده است، آنها را به تشکیل وطن عربی فرا می خواند:

وَمَا ضَرَّكَوْ كَانَ التَّعَاوُنُ دِينَنَا
فَتَعْمُرَ بِلَدَانُ وَتَأْمَنَ قَطَانُ
إِذَا جَمَعْتَنَا وَحُدَّةٌ وَطَنِيَّةٌ
فَمَاذَا عَلَيْنَا أَنْ تَعَدَّدَ أَدْيَانُ
إِذَا الْقَوْمُ عَمَّتْهُمْ أُمُورٌ ثَلَاثَةٌ
لِسَانُ، وَأَوْطَانُ، وَبِاللَّهِ إِيْمَانُ
فَأَيَّ اعْتِقَادٍ مَانَعُ مِنْ أُخُوَّةٍ
بِهَا قَالَ أَنْجِيلُ كَمَا قَالَ قِرْآنُ

(رصافی، ۶۲۵)

وی، نه تنها اعراب را به وحدت فرا می خواند، بلکه در مقابل کسانی که که قصد جدایی طلبی از این وطن بزرگ را دارند، جبهه می گیرد و با آنها به مخالفت بر می خیزد.

یکی از این افراد شکری غانم، رهبر فنیقه است؛ که به گفته‌ی رصافی در کنفرانسی در پاریس، عرب بودن خود را نفی و قصد استقلال از کشورهای عربی را داشته است:

لَعَمْرِي لَقَدْ سَاءَ الْكِرَامُ «ابْنُ غَانِمٍ»
نَفْسِي عَنِ مَنَامِيهِ الْعَرُوبَةِ وَادَّعَى
«بِپاریس» إِذْ قَدْ قَالَ مَا يُحْجِلُ الْحَرَا
جُرَافًا، وَخَلَّى مِنْهَجَ الْقَوْمِ وَابْتَرَا

(رصافی، ۲۵۱)

این در حالی است که رصافی امیدوار است در آینده اعراب بتوانند وحدت از دست رفته خود دوباره باز یابند:

رَجَاءٌ اتِّحَادٍ فِي طَرِيقِ سِيَاسَةِ
تُعَمَّمُ مَرَامِيهَا بَنِي «يَعْرَبٍ» طُرَا

(رصافی، ۲۵۱)

۲-۳- وطن عراقی

تا قبل از سال ۱۹۲۰م. که عراق از امپراتوری عثمانی جدا شد، وطن عراقی تعریف روشنی نداشت. وطن عراقی وطنی بود که در تاریخ، زبان، فرهنگ و سرزمین با وطن عربی مشترک بود.

در سال ۱۹۲۰م. که عراق استقلال نسبی یافت، هر چند از لحاظ مرزهای سرزمینی از بقیه سرزمین های عربی جدا شد، در مسایل دیگر همچنان مشترک بود. این موضوع باعث می شود تا تعریف وطن عراقی با وطن ایرانی متفاوت باشد. به طور کلی، می توان گفت که وطن عراقی در عین دست یابی به استقلال، به

دلیل داشتن اشتراک در مسایل مهم، زیر مجموعه وطن بزرگ عربی محسوب می‌شود.

این موضوع تفکیک وطن عراقی از وطن عربی را در اشعار رصافی مشکل می‌کند و فقط در آنجا که از سرزمین عراق و مشکلات موجود در آن و یا عشق به آن، به صورت مستقیم اشاره می‌کند منظور وی وطن عراقی باشد. برای مثال، در ابیات زیر، رصافی از عراق با عنوان سرزمین عراق نام می‌برد نه وطن عراق، چنان که خطاب به دوستش می‌گوید:

نَزَلْتَ فِي السَّهْلِ مِنْ أَرْضِ «العراق» عَلَي قَوْمٍ تَأَصَّلْتَ فِي أَعْرَاقِهِمْ نَسَبًا
(رصافی، ۴۴)

و در ابیات زیر از عشق خود به وطن سخن گفته که منظور او، وطن عراقی است:

وَلِي وَطَنٌ أَفْنَيْتُ عُمَرَى بِحُبِّهِ وَشَتَّتْ شَمْلِي فِي هَوَاهِ مُبَدِّدَا
وَ لَمْ أَرِ لِي شَيْئًا عَلَيْهِ وَإِنَّمَا عَلَيَّ لَهُ فِي الْحُبِّ أَنْ أَتَشَدَّدَا
تَعَلَّقْتَهُ مُنْذُ الصَّبَا مُغْرَمًا كَمَا تَعَلَّقَ لَيْلِي الْعَامِرِيُّ مُعَمَّدَا

(رصافی، ۱۷۷)

۳-۳- وطن عربی - اسلامی - عراقی

به نظر می‌رسد در بیشتر موارد منظور رصافی از وطن اسلامی همان وطن عربی باشد؛ رصافی با افتخار به این موضوع که پیامبر اسلام (ص) در سرزمین عرب به دنیا آمده و وفات یافته است همین را که قبر پیامبر در جزیره عرب واقع است، به عنوان افتخار برای اعراب کافی می‌داند:

كَفَى «الجزيرة» فَخْرًا فِي مَكَارِمِهَا قَبْرُ أَنَا فِيهَا قَدْرًا عَلَي الشُّهْبِ
قَبْرٌ بَتُّرِبَتِهَا قَدْ ضَمَّ جَوْهَرَةً مِنْ مَعْدِنِ اللَّهِ لَا مِنْ مَعْدِنِ التُّرْبِ

(رصافی، ۷۵)

در وطن عربی - اسلامی - عراقی، همه عناصر مفهوم وطن با همدیگر ادغام می‌شود و علاقه به این وطن به چند صورت در اشعار رصافی نمود می‌یابد که ما در پایین آنها را ذکر کرده‌ایم.

۳-۴- افتخار به تاریخ گذشته

در اشعار رصافی، افتخار به تاریخ گذشته، فقط دو دوره تاریخی را در بر می گیرد: ۱- دوره تاریخی صدر اسلام ۲- دوره تاریخی خلافت عباسیان

۱- ۳-۴- دوره صدر اسلام

رصافی رمز پیروزی و قدرت مسلمانان در دوره صدر اسلام را وحدت آنها می داند؛ وحدتی که به واسطه اعتقاد به خدای یگانه به وجود آمده بود و باعث شد اعراب در مدت زمان کوتاهی، شرق و غرب عالم را به تسخیر خود در آورند:

قَدْ وَحَدُوا اللَّهَ عَنْ عِلْمٍ فَوَحَّدَهُمْ رُوحاً فَخِيلُوا لَأُمَّ كَلَّمَهُمْ وَأَبِ
إِذَا أَصْبَحُوا كِبْنَى الْأَعْيَانِ تَجْمَعُهُمْ اللَّهُ وَحَدَّتْهُمْ فِي كُلِّ مُطَلَبِ
بِذَلِكَ نَهَضُوا لِلْمَجْدِ نَهَضَتُهُمْ وَدَوَّخُوا الْأَرْضَ بِالْهِنْدِيَّةِ الْقُضْبِ
فِي الشَّرْقِ وَالْغَرْبِ كَمَا رَأَى لَهُمْ رَكْزَتِ فِي مَدَّةٍ هِيَ بَيْنَ الْوَرْدِ وَالْقَرْبِ

(رصافی، ۷۵)

رصافی، با یادآوری جنگ یرموک و قادسیه، به پیروزی مسلمانان بر ایرانیان و رومیان افتخار کرده و بازم وحدت اعراب را یادآوری می کند:

سَلُّوا بِذَلِكَ كُمُ «اليرموك» وادِيَهُ فَإِنَّهُ بِسُورِي مَا قُلْتُمْ لَمْ يُجِبِ
عَنْ «خالد» بَطَلِ الْأَبْطَالِ يَخْبِرُنَا إِذَا فَلَ جَيْشِ الْعَدَى بِالْقَتْلِ وَالْهَرْبِ
و «القادسية» عَنْ «سعد» مَحْدَثَةَ بِقَتْلِ «رستم» رَبِّ الْعَسْكَرِ اللَّجْبِ
إِذَا عَلِمْنَا بِأَنَّ النَّصْرَ طَالَعَهُمْ مِنْ أَفْقٍ وَحَدَّتْهُمْ لَمْ يَبْقَ مِنْ عَجَبِ
مَا ضَرَّ لَوْ نَحْنُ وَحَدَّثْنَا ثِقَاتِنَا قَبْلَ السِّيَاسَةِ بِالتَّعْلِيمِ وَالْكَتْبِ
تِلْكَ الْجَزِيرَةُ تُرْنُو نَحْوَ وَحَدَّتْكُمْ فِي الْعِلْمِ، وَالْحَكْمِ، وَالْإِنْجَادِ وَالطَّلَبِ
مَا أَرْضُ «مصر» و لا أَرْضُ «العراق» لَهَا إِلَّا جَنَاحَانِ مِنْ عَطْفٍ وَمِنْ حَدَبِ

(رصافی، ۷۶)

۲- ۳-۴- دوره خلافت عباسیان

«خلافت بنی عباس نه تنها برای کشور عراق دوران با عظمتی بود، بلکه در واقع بزرگترین دوره تاریخ اسلام بود. در این دوره عراق موقعیت خود را بازیافت

و به عنوان مرکز یک امپراتوری عظیم و مترقی و یک تمدن فوق العاده درخشان در آمد و با بهره گیری از رسوم و سنت های فرهنگی اسلاف بلافصل خود، یعنی ایران و یونان، فرهنگ عربی اسلامی را پایه گذاری کرد.» (مار، ۱۳۸۰، ۴۲).

بنابراین، در اشعار رصافی افتخار به دوران خلافت عباسی به معنای افتخار به سرزمین عراق، اسلام و عرب در کنار هم است. رصافی، خلفای عباسی را چنین ستایش می کند:

صَفَّتْ لَبْنَى الْعَبَّاسِ أَحْوَاضٌ عَزَمَهُمْ زَمَاناً وَ عَادَاتٍ بَعْدَ مَخْلَبَةِ الشَّرْبِ
عَنْتَ لَهُمُ الدُّنْيَا فَسَاسُوا بِأَلَادِهَا بَعْدَلِ أَضَاءِ الْمَلِكِ فِي سَالِفِ الْحَقْبِ
فَكَانُوا طِفْاحَ الْأَرْضِ عِزّاً وَمَنْعَةً خَلَائِفَ سَاسُوا بِالسِّيُوفِ وَالْكَتَبِ

(رصافی، ۵۸)

و با تأسف از اوضاع حال عراق، با نگاه به رفاه و تمدن در زمان عباسیان،

خطاب به بغداد چنین می گوید:

أَيْنَ أَنْهَارِكِ الَّتِي تَمَلَأُ الْأَرْضَ ضَ غَلَالاً بِسِيحِهَا وَ حُبُوبِهَا
إِذْ حَكَّتْ أَرْضُكَ السَّمَاءَ نُجُوماً مَا حَيَاتٍ أَنْوَارُهُنَّ الْجَدُوبِهَا
لَهْفَ نَفْسِي عَلَى نَضَارَةِ بَغْدَا دَ اسْتَحَالَتْ كِدُورَةً وَ شَحُوبِهَا
أَقْفَرَتْ أَرْضُهَا وَ حَاقَ بِهَا الْجَهْمُ لَ فِجَاشَتْ دَوَاهِيّاً وَ خَطُوبِهَا

(رصافی، ۵۷)

۵-۳- مخالفت با اقوام مهاجم

بخش عمده ای از اشعار رصافی، به مخالفت با استعمار معاصر، اختصاص داده

شده و کمتر به تاریخ گذشته عرب پرداخته شده است.

تنها موردی که نگارنده، برای مخالفت با اقوام مهاجم در تاریخ گذشته در اشعار رصافی مشاهده کرده است، مخالفت با هجوم مغولان به عراق و از بین بردن خلافت عباسی است.

رصافی، علت اصلی پیروزی مغولان را بی لیاقتی مستعصم، آخرین پادشاه عباسی می داند که مشغول شدن به لهو و لعب وی را از اوضاع ملک غافل کرده بود:

لقد ملکو املاً بکت آخریاته بدمع علی «المستعصم» الشهم منصب
تشاغل باللذات عن حوط ملکه فدارت علی «ابن العلقمی» رحی الشغب

(رصافی، ۵۸)

و حمله مغول به عراق را چنین به تصویر می کشد:
فشار «هلاکو» بالمغول تؤمه کتائب خضر تضرّب السهل بالصعب
وقاد جیوشاً لم تمرّ بمخصب من الارض الا عاذ ملتهب الجذب
جیوش ترد الهضب فی السیر صفصفاً و تعرک فی تسیارها الجنب بالجنب
فما عتمت حتی بنت بغبارها سماء علی أرض «العراق» من الترب

(رصافی، ۶۰)

و مرثیه واردر مورد قتل مستعصم به دست هلاکو می گوید:
وقد اثنخت «بغداد» من بعد قتله جروح بوار جاء بالحجج الشهب
وما اندملت تلك الجروح وإنما «بغداد» منها اليوم ندب علی ندب

(رصافی، ۶۴)

۶-۳- وطن اسلامی
وطن اسلامی در اشعار رصافی، به اندازه وطن اسلامی از دیدگاه بهار، گستردگی ندارد. همان طور که در قبل توضیح دادیم، بهار در اشعار خود، خواهان وحدت همه کشورهای اسلامی اعم از ایرانی، عربی، هندی و غیره است. اما منظور رصافی از وطن اسلامی، وطنی زیر پرچم خلافت عثمانی و فقط شامل سرزمین های تحت تسلط این امپراتوری است. حتی در اشعار خود از وحدت با کشور ایران که در همسایگی عراق قرار گرفته است، نیز سخنی نگفته است.

هر چند رصافی، در بیشتر موارد از دولت عثمانی انتقاد کرده است، در برهه ای از زمان به این نتیجه می رسد که رؤیای استقلال کشورها، وسیله ای است برای نفوذ بیشتر استعمارگران، از آن جهت است که شریف حسین، امیر مکه را به دلیل جدایی طلبی

از دولت عثمانی هجو می کند:

بغی ففرق شمالاً كان مُجْتَمِعاً
قالوا الشريفُ ولو صَحَّتْ شرافتُهُ
وَ كَيْفَ وَ هُوَ الذی بَانَتْ خِيَانَتُهُ
لَمْ تَكْفِهِ فِي مَجَالِ الْبَغْيِ فِتْنَتُهُ
إِذ رَاحَ بِالْإِنْكِلِيزِ الْيَوْمَ مَمْتَعاً
لِلْمُسْلِمِينَ وَ شَعْباً كَانَ مَلْتَمِثاً
لَمْ يَنْقُضِ الْعَهْدَ أَوْ لَمْ يَخْفِرِ الذِمَّةَ
فَصَرَّحَتْ عَنْ طَبَاعِ تَخَجُّلِ الْكِرَامِ
حَتَّى غَدَا بِعَدْوِ اللَّهِ مَعْتَصِماً
فَضَاعَفَ الشَّرْفِ مَا جَرَّ وَ اجْتَرَمَا

(رصافی، ۵۲۰)

رصافی به او هشدار می دهد که به زودی سپاه عثمانی خواهد رسید و وی را شکست خواهد داد:

فَسَوْفَ يَخْتَرُ غُنْقَهُ جَزَعاً
وَسَوْفَ يُدْرِكُهُ الْجَيْشُ الذِي تَرَكْتَ
وَلَا أَقُولُ سَيُدِمِي كَفَّهُ نَدَمَا
أَيَّامُهُ الْغُرُّ وَجَهَ الْعِزِّ مُبْتَسِماً

(رصافی، ۵۲۰)

و در ادامه، سلطان رشاد پادشاه عثمانی را خلیفه اسلام معرفی می کند که موجب هدایت همه مسلمانان شده و عدالت را رونق داده و ظلم را بی رونق کرده است:

جيشُ «ابنِ عثمان» مولانا الخليفة من
هو «الرشاد» الذي يحمي خلافتنا
أضحى به شملُ هذا الملكِ مُنْتَظِماً
وَ يُرْشِدُ الْعُرْبَ وَ الْأَتْرَاكَ وَ الْعِجْمَا
قَدْ أَشْرَقَ الْعَدْلُ فِي أَيَّامِهِ فَمَحَتْ
أَنْوَارُهُ كُلَّ ظَلَمٍ أَنْتَجَ الظُّلْمَا

(رصافی، ۵۲۰)

رصافی، مانند بهار سعی دارد با بهره گیری از احساسات مذهبی، اعراب را به مبارزه با استعمار برانگیزانند. برای نمونه، در قصیده «رؤیاء الصادقة» لیبی در بند استعمار را به انسانی در بند و در نهایت غم و اندوه تشبیه می کند که در قبری، در وسط اجساد مردگان قرار گرفته است؛ سگان در اطراف او می چرخند و لاشخورها بر بالای سر او به پرواز در آمده اند و بر بالای سر لاشخورها، پرندگان با بال هایی سفید و سبز در حال گریه کردن هستند.

رصافی، گمان می کند که تمام تصویرها را در خواب می بیند که ناگهان هاتفی از آسمان او را ندا می زند:

كَأَنَّهُ فِي الْعَمَامِ مُخْتَجِبٌ	إِذْهَاتْفُ فِي السَّمَاءِ يَهْتَفُ بِي
تَبْكِي عَلَى أَهْلِهَا وَتَتَحَبُّ	يَقُولُ لِي: إِنَّهَا «طِرَابِلِسُ»
مُحَمَّدٌ وَالصَّحَابَةُ النُّجُبُ	وَ هَذِهِ الطَّيْرُ حَيْثُ تُبْصِرُهَا
فَهَلْ تُغِيثُونَ أَيُّهَا الْعَرَبُ	فَتَلْكَ رُؤْيَايَ غَيْرُ كَاذِبَةٍ

بنابراین، رصافی به تمسک دین اسلام سعی می کند اعراب را به وحدت فرا خواند:

وَحْدَةٌ مِثْلَ وَحْدَةِ الرَّحْمَنِ	وَيُكِّ إِنَّ الْإِسْلَامَ أَوْجَدُ فِينَا
هُوَ حَبْلُ الْإِخَاءِ وَالْإِيمَانِ	فَأَغْتَصِمْنَا مِنْهَا بِحَبْلِ وَثِيقِ
لَا إِلَهَ إِلَّا اتِّحَادُنَا فِي الْكِيَانِ	لَيْسَ مَعْنَى تَوْحِيدِنَا اللَّهُ فِي الْمَلِكِ
مُرْسَلٌ بِالْكِتَابِ وَالْفَرْقَانِ	وَ وَحْدَةٌ جَاءَتْهَا مِنَ اللَّهِ فِيهَا

رصافی تنها افتخار به گذشته را کافی نمی داند؛ بلکه از آنها می خواهد به پا خیزند و با ریسمان وحدت بار دیگر بزرگی گذشته را به دست بیاورند:

حَقٌّ لَكُمْ بِيَدِ الْأَعْدَاءِ مَغْتَصِبِ	أَمَا تَعَارُونَ يَا أَهْلَ الْحِفَاظِ عَلَيَّ
فَنَشْوَةُ الْخَمْرِ لَا تَغْنِي عَنِ الْعَنْبِ	لَا تَكْتَفُوا بِإِفْتِخَارِ فِي أَوَائِلِكُمْ
وَاسْتَعَصِمُوا بِاتِّحَادِ مُحْكَمِ السَّبَبِ	بَلِ إِنَّهُضُوا لِلْمَعَالِي مِثْلَ نَهْضَتِهِمْ

۴- نتیجه

وطن در اشعار هر دو شاعر مفهوم نوینی دارد و به چند بخش قابل تقسیم است؛ با این تفاوت که در اشعار بهار وطن ایرانی تعریف روشنی داشته و اعتقاد به آن برجستگی خاصی دارد؛ حال آنکه در اشعار رصافی با توجه به موقعیت عراق، توجه به وطن عراقی نسبت به وطن عربی کمتر است و رصافی اعراب را به تشکیل وطن عربی فرا می خواند.

هر دو شاعر به وطن اسلامی نگاه ویژه دارند؛ ولی بهار بادید گسترده تری به این موضوع نگاه کرده و وطن اسلامی از نظر او شامل همه ملل مسلمان فارغ از هر مذهب و قومیتی است؛ ولی تصور رصافی از وطن اسلامی و وحدت اسلامی محدود به ملت های عربی و ترک ها می باشد؛ به بیان دیگر، رصافی وحدت سرزمین های تحت تسلط امپراتوری عثمانی را خواهان است و در اشعار او حتی از وحدت با کشور ایران که در همسایگی عراق واقع است، سخنی به میان نیامده است.

رصافی و بهار، در بهره گیری از احساسات مردم برای مبارزه با استعمار شیبه یکدیگرند و هدف اصلی آنها از وحدت اسلامی هم همین نکته است.

کتابنامه

- ۱- آجودانی، ماشاءالله، (۱۳۸۲). **یا مرگ یا تجدد**. چاپ اول. تهران: نشر اختران.
- ۲- الرصافی، معروف، (۲۰۰۲). **دیوان**. شرح و تعلیق: یحیی شامی. چاپ اول. بیروت: دارالفکر العربی.
- ۳- بهار، محمد تقی، (۱۳۶۸). **دیوان اشعار**. ج ۲. چاپ پنجم. تهران: انتشارات توس.
- ۴- شفیعی کدکنی، محمد رضا، (۱۳۸۰). **ادوار شعر فارسی از مشروطیت تا سلطنت**. چاپ اول (ویرایش دوم). تهران: انتشارات سخن.
- ۵- شمیم، علی اصغر، (۱۳۷۵). **ایران در دوره سلطنت قاجار**. چاپ هفتم. تهران: مؤسسه انتشارات مدبر.
- ۶- صفا، ذبیح الله، (۱۳۸۰). **تاریخ ادبیات در ایران**. ج ۱. چاپ شانزدهم. تهران: انتشارات فردوس.

۷- طبری، محمد بن جریر، (۱۳۵۶). **تفسیر کبیر**. مترجم: بی‌نام. به تصحیح و اهتمام حبیب یغمایی. چاپ دوم. تهران: انتشارات توس.

۸- عارف قزوینی، میرزا ابوالقاسم، (۱۳۶۱). **کلیات دیوان**. تهران: سازمان انتشارات جاویدان.

۹- عنایت، حمید، (۱۳۷۶). **سیری در اندیشه سیاسی عرب**. چاپ پنجم. تهران: مؤسسه انتشارات امیر کبیر.

۱۰- مار، فب، (۱۳۸۰). **تاریخ نوین عراق**. ترجمه محمد عباس پور. چاپ اول. مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی.

